

بررسی و تحلیل پیشه‌های خانوادگی خاقانی و دفاع هنری وی از آنها

محمدحسین امانت* - محمدحسین کرمی**

چکیده

نظام طبقاتی حاکم بر جامعه روزگار خاقانی سبب می‌شد که با هر فرد با توجه به وضعیت اجتماعی خانواده‌اش برخورد شود. خانواده خاقانی از طبقه فرودست جامعه و از پیشه‌وران بوده‌اند. بنابراین خاقانی از شأن اجتماعی بالایی در جامعه برخوردار نبوده و از طرف مخالفان و رقیبان خود، به همین دلیل سرزنش می‌شده است. سلاح خاقانی در برابر این حملات، هنر اوست. خاقانی به جای اینکه همچون خودباختگان، گذشته خود را انکار کند و از خاندان خود تبری جوید، دقیقاً برعکس عمل کرده است و با عزت نفسی مثال زدنی به پیشه گذشتگان خود افتخار هم کرده است. در حقیقت این سخنور خلاق، شاعری خود را ادامه پیشه اجداد خود دانسته و به کمک صور خیال آن را توجیه کرده است. این مطلب نه تنها در جای جای دیوان خاقانی، مضمون‌آفرین شده بلکه به طور اختصاصی در مثنوی ختم‌الغریب نمود پیدا کرده است.

هدف این پژوهش این است که با تحقیق و جستجو در دیوان خاقانی و مثنوی ختم‌الغریب، شگردهای دفاعی خاقانی در بهره‌گیری هنری از پیشه‌های خانوادگی وی بازیابی و تحلیل گردد. این شاعر خلاق ضمن بازتاب مشاغل خاندان خود و دفاع از این پیشه‌ها، از آنها برای ساخت ترکیبات و مضامین تازه به خوبی بهره برده است.

واژه‌های کلیدی

خاقانی، خانواده پیشه‌ور، شگردهای دفاعی.

1- مقدمه

هرگز نباید منزلت آثار ادبی به سطح گزارش‌های مستند و وقایع نگاری‌های روزانه تقلیل داده شود اما باید اذعان داشت که شاعران و نویسندگان، در آثار خود، مهم‌ترین و حساس‌ترین لحظه‌ها و مفاهیم حیات مادی و معنوی خویش و ملت

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز mhamanat17@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز mh.karami@yahoo.com

خویش را ثبت و تصویری واقعی از آن ارائه کرده‌اند. یکی از شاعرانی که دیوان او پر است از تصاویر واقعی جامعه، خاقانی است. اشعار کمتر شاعری به اندازه دیوان خاقانی مشحون از تصاویر واقعی و عینی از حوادث و مسائل زندگی شخصی خود و حیات اجتماعی مردم است. به عبارتی دیگر اشعار خاقانی آینه تمام‌نمای زندگی شخصی و اجتماعی اوست. یکی از دقیق‌ترین توصیف‌هایی که از طرز سخن خاقانی شده است متعلق به شبلی‌نعمانی است که بیانگر شیوه خاقانی در آفرینش ادبی، بر اساس واقعیات زندگی است: «این از خاقانی قابل تمجید است که بر خلاف سایر معاصرینش مایل به واقع‌نگاری است و اکثر قصاید را روی واقعات مخصوصی گفته و هر جا که واقعه‌ای را تصویر کشیده آن را با رنگ تخیل رنگ آمیزی کرده است و از این راه اثر خاصی در کلام وی مشاهده می‌شود» (شبلی‌نعمانی، 1337: 20).

یکی از مضامین بازتاب داده شده از زندگی شخصی خاقانی در شعر وی، پیشه‌های خانوادگی وی است. در کتاب اصناف در عصر عباسی، درباره پیشه‌های خانوادگی چنین آمده است: «گروه‌بندی و اتحاد شغلی میان صنعتگران، درک و آگاهی نسبت به وجود مستقل خود، تعصب ورزیدن افراد هر حرفه نسبت به کار خویش و تفاخر بدان، عواملی بود که اصناف را واداشت تا خود را به حرفه‌ای که بدان اشتغال دارند منسوب سازند و بدین ترتیب اسامی مشاغل و حرفه‌ها منشأ القاب آنان گردید. اگر چه هر کسی حق داشت هر شغلی را که می‌پسندد اختیار کند، ولی بنا بر عادت جاری میان پیشه‌وران، حرفه‌ها موروثی بود و آن‌ها را پسران از پدران به ارث می‌بردند» (الشیخلی، 1362: 100-99).

هدف این مقاله بررسی و تحلیل نحوه بازتاب پیشه‌های خانوادگی خاقانی در شعر اوست. بی‌شک، این بررسی‌های دقیق‌تر و جزئی‌تر اشعار این شاعر دیرآشنا اما بزرگ و تاثیرگذار در ادب فارسی، هم برخی از مشکلات و دشواری‌های شعری او را حل خواهد ساخت و هم در مأنوس شدن ادب‌دوستان با این شاعر خلاق، مؤثر خواهد بود.

2- پیشینه تحقیق

تحقیقات فراوان و گسترده‌ای بر روی اشعار خاقانی صورت پذیرفته است. بیشتر کتاب‌های منتشر شده درباره خاقانی به شرح اشعار وی اختصاص دارد اما تعدادی از محققان به زندگی این شاعر و روحیات او نیز پرداخته‌اند؛ که می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

دشتی (1364) به زندگی خاقانی و موضوعات مختلف در شعر وی و جنبه‌های مختلف شخصیت این شاعر بزرگ پرداخته است. کندلی‌هریسیچی (1374) نیز مفصل به شرح زندگانی خاقانی پرداخته و از پیشه‌های خانوادگی خاقانی نیز نام برده است. همچنین امانت و کرمی (1393) به بازتاب هنری، معنایی و اجتماعی پیشه‌ها در شعر خاقانی، پرداخته‌اند اما هیچ یک از محققانی که در حوزه خاقانی پژوهی فعالیت کرده‌اند، به بررسی کامل و تحلیل دقیق بازتاب پیشه‌های خانوادگی خاقانی در شعر وی و چگونگی دفاع او از این پیشه‌ها نپرداخته‌اند.

3- پیشه‌های خانوادگی خاقانی و دفاع هنرمندانه‌ی وی از آن‌ها

خاقانی مردی است خانواده‌دوست و اهمیت زیادی برای خاندان خود هرچند پیشه‌ور و فرودست، قائل است. به قول کندلی‌هریسیچی در تاریخ ادب آذربایجان تنها شاعری که از پدر و مادر خویش اطلاعات وسیعی داده همانا خاقانی شروانی است (کندلی‌هریسیچی، 1374: 138). نزدیکان خاقانی غالباً افرادی صنعتگر و زحمتکش بوده‌اند و شاعر وابستگی شدیدی به آنان و به تبع آن به قشر زحمتکش پیشه‌ور دارد. اشعاری نیز که خاقانی درباره پدر، مادر، عمو و

پسرعمویش سروده در زمره بهترین آثار در ستایش چنین قشری است. خانواده پیشه‌ور خاقانی جز جدایی‌ناپذیر روح خاقانی است و به همین دلیل است که دنیای شعر خاقانی نیز نمی‌تواند از حضور پیشه‌وران خالی باشد. خانواده خاقانی از طبقه فرودست جامعه و از پیشه‌وران بوده‌اند.

پدر بزرگ خاقانی جولاه یا بافنده بوده است:

جولاه نژادم از سوی جد
در صنعت، من، کمال ابجد
(خاقانی، 1386: 210)

پدر خاقانی نجار یا دروگر بوده است:

وز سوی پدر دروگرم دان
استاد سخن تراش دوران
(خاقانی، 1386: 211)

وز دگر سو چون خلیل‌الله دروگر زاده‌ام
بود خواهرگیر عیسی، مادر ترسای من
(خاقانی، 1388: 323)

مادر خاقانی طباخ بوده است:

هستم ز پی غذای جانور
طباخ نسب ز سوی مادر
(خاقانی، 1386: 212)

خاقانی در دیوان اشعار نیز به طبخی مادرش اشاره کرده است:

چشم بد دور نیک طباخ است
کآفتاب جهان سزد بی‌بی
(خاقانی، 1388: 809)

البته مشخص نیست که چرا کندلی هریسچی، بی‌بی را عمه خاقانی دانسته است (کندلی هریسچی، 1374: 130). شایان ذکر است که خاقانی در جایی دیگر به ریسندگی مادرش نیز اشاره کرده است:

ای ریزه روزی تو بوده
از ریزش ریسمان مادر
(خاقانی، 1388: 887)

عموی خاقانی، کافی‌الدین عمر، طبیب بوده است:

کافی‌الدین، دست‌ودل‌باز، نازک‌دل و مهربان و عیسی‌نفس بود و در شماخی حکیم‌خانه داشت (کندلی هریسچی، 1374: 158 و 164).

پسرعموی خاقانی، وحیدالدین عثمان، نیز طبیب بوده است: او [پسرعموی خاقانی] که طبیعی حاذق و دواساز و جراح ماهری بود در شماخی حکیم‌خانه‌ای نیز داشته است (کندلی هریسچی، 1374: 176).

نظام طبقاتی حاکم بر جامعه روزگار خاقانی باعث می‌شد که درباره هر فرد با توجه به وضعیت اجتماعی خانواده‌اش رفتار شود. بنابراین خاقانی که در خانواده‌ای فقیر و پیشه‌ور به دنیا آمده بود، به هر حال از شأن اجتماعی بالایی در جامعه برخوردار نبوده و از طرف مخالفان و رقیبان خود، به همین دلیل سرزنش می‌شد. سلاح خاقانی در برابر این حملات، هنر اوست و همان‌طور که از این شاعر نوآور انتظار می‌رود دفاع او نیز هنری و نوآورانه است. خاقانی به جای اینکه همچون خودباختگان، گذشته خود را انکار کند و از خاندان خود تبری جوید، دقیقاً برعکس عمل کرده است و با عزت نفسی مثال‌زدنی به پیشه‌گذشتگان خود افتخار هم کرده است. در حقیقت این سخنور خلاق، با وضع تعابیر و

اصطلاحات زیبا، شاعری خود را ادامه پیشه اجداد خود دانسته و به کمک صور خیال آن را توجیه کرده است. این مطلب نه تنها در جای‌جای دیوان خاقانی، مضمون‌آفرین شده بلکه به طور اختصاصی در مثنوی ختم‌الغرایب نمود پیدا کرده است. خاقانی در قسمت‌های پایانی این مثنوی وقتی می‌خواهد ذکر نسب خویش گوید، پیشه‌های خانواده‌اش را با هنر شاعری خود پیوند داده است. در ادامه به بررسی و تحلیل شگردهای دفاعی خاقانی در برابر استهزای مخالفان ذیل عنوان چهار پیشه خانوادگی او خواهیم پرداخت.

3-1- بافندگی، پیشه پدربزرگ خاقانی

پدربزرگ خاقانی جولاه یا بافنده است. گویا جولاه را بیشتر به بافنده جامه‌های کم ارزش و پشم و پلاس می‌گفته‌اند و جولاهگان در قدیم مردمی چندان محترم نبوده‌اند و جولاهه و فرزند جولاهه نوعی دشنام نیز تلقی می‌شده است. مثلاً حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه، وقتی بر اشعث بن قیس خشم می‌گیرد، او را حائک بن حائک خطاب می‌کند: مَا يَذْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ مُنَافِقُ ابْنُ كَافِرٍ. (علی بن ابیطالب، 1373: 21) درباره این تعبیر مفسران نظرات مختلفی داده‌اند. مثلاً ابن‌ابی‌الحدید نوشته است که یمنیان را به جولاهگی سرزنش می‌کردند (شهیدی، 1373: 455) و در مجمع‌البحرین، از قول امام صادق (ع) حائک چنین تعبیر می‌شود: کسی است که بر خدا و رسول دروغ می‌بافد. وَ ذَكَرَ الْحَائِكُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ أَنَّهُ مَلْعُونٌ فَقَالَ (ع): إِنَّمَا ذَلِكَ الَّذِي يَحُوكُ الْكُذِبَ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (طریحی، 1375: 263/5).

به هر حال مسلم است که جولاهگی و حیاکت شغل با ارزشی نبوده و به نوعی حقارت آمیز بوده است. با این اوصاف، خاقانی در دفاع از پیشه جد خود می‌گوید که او هم جولاه است و حتی در این صنعت برتر از اب و جد خود است و این دشنام را به جان می‌خرد اما آن را ستایشی اغراق‌آمیز برای خود تبدیل می‌کند:

جولاه نژادم از سوی جد در صنعت، من، کمال ابجد

(خاقانی، 1386: 210)

چرا که کارگاه بافندگی خاقانی جان‌اوست. پنبه مورد استفاده خاقانی، ستارگانند. شاگرد او که نخ‌ها را به قرقره می‌کشد، شاگرد ازل یعنی عقل است. ماسوره یا ماشوره، نی کوچکی را گویند که جولاهگان ریسمان بر آن پیچند از برای بافتن (محمدحسین خلف تبریزی، 1361: ذیل ماسوره) پارچه تولیدی وی صرف دوختن لباس خضر و موسی و دستار و ردای روح (جبرئیل) می‌گردد:

هر شب که شود به هر کناری	ز آن پنبه کنند ریسمانم
شاگرد ازل به کلبه من	می‌بافم تار و پود معنی
بافم پی روح وقت پوشش	اطراف فلک چو پنبه‌زاری
آرنند به کارگاه جانم	ماسوره‌کن است و ریسمان‌تن
از بهر وطای خضر و موسی	دستار سر و ردای دوشش

(خاقانی، 1386: 210)

در حقیقت خاقانی به کمک اصطلاحات و ملزومات پیشه جدش به توصیف هنر شاعری خود می‌پردازد: و آن جامه که بافم از سر دین دوزند مسافران افلاک

از آتش فکر و آب خاطر
چادر سزد این شعار موزون
دراعه چست و دلچ چالاک
کز آتش و آب جامه بافم

شاید که ز معجزات لافم
بطرازمش از طراز یاسین
بافم همه شب شعار فاخر
بر فرق سه خواهران گردون

(خاقانی، 1386: 210)

خاقانی در این ابیات به کمک واژه‌هایی چون طراز، دراعه، دلچ، شعار، جامه و چادر از یک طرف و فکر و خاطر از طرف دیگر، پیشه بافندگی و خیاطی را با هنر شاعری خود پیوند زده است. ترکیب طراز یاسین اشاره به تزیینات و حاشیه‌های قرآنی پارچه‌های اشراف و پادشاهان دارد. خاقانی به کمک این ترکیب، تلویحاً به استفاده از آیات و احادیث در اشعار خود، اشاره می‌کند. ابن خلدون درباره طراز جامه پادشاهان چنین نوشته است: «پادشاهان غیر عرب پیش از اسلام این گونه نگار جامه را به صورت و شکل شاهان یا اشکال و صورت‌های معینی مخصوص چنین جامه‌هایی می‌آراستند. ولی پادشاهان اسلام بجای آن شیوه، نام‌های خود را با کلمات دیگری که از فال (نیک) یا درود و دعا حکایت می‌کند می‌نویسند و این رسم در دولت‌های امویان و عباسیان از مشهورترین امور در آمیخته به منقبت و فضیلت بشمار می‌رفت» (ابن خلدون، 1359: 510/1).

نکته جالب دیگر انتخاب شعار از میان سایر کلمات هم معنی با آن است. خاقانی خود را شعارباف خوانده است و کلمه شعار تنها یک حرف با شعر تفاوت دارد. شعار به معنی جامه‌ای است که در زیر جامه دیگر پوشند یعنی جامه‌ای که متصل به بدن باشد یا جامه‌ای که به بدن چسبیده ماند مثل مثل قبا و ازار و کلاه. (غیاث) با همین تعبیر و مضمون خاقانی بیتی نیز در دیوان اشعارش دارد که البته این بار شعر و شعار در کنار هم آمده‌اند:

هست طریق غریب نظم من از رسم و سان
هست شعار بدیع، شعر من از پود و تار

(خاقانی، 1388: 181)

در ادامه این ابیات خاقانی به ظرافت و ریزه‌کاری‌هایی که در شعر خود رعایت می‌کند اشاره می‌کند و از آن تعبیر به زینت دادن دستارچه فرشته و ساختن رگ‌بند برای مسیح (ع) کرده است که به طبابت ایشان اشاره دارد. دستارچه به تعبیر امروزی، دستمال رگ‌بند و باند زخم است.

چون بنشینم به خرده‌کاری
در کارگاه بزرگ‌واری

دستارچه ملک طرازم
رگ‌بند مسیح پاک سازم

(خاقانی، 1386: 210)

خاقانی در ادامه، خطاب به مخالفانی که او را تحقیر می‌کنند چون از طبقه اشراف نیست، می‌گوید که او را ملامت نکنند چون او طراز اشراف و مایه شکوه و عظمت آنان است. شاید گفته شود مگر طراز چیست که خاقانی به طراز خواندن خود مباهات می‌کند زیرا که اهمیت طراز، برای انسان امروزی مشخص نیست. شاید بتوان مارک را معادل امروزی طراز دانست و اهمیت لباس مارک‌دار، می‌تواند نمایانگر شمه‌ای از اهمیت طراز باشد. ابن خلدون فصلی جداگانه به طراز اختصاص داده و در اهمیت آن چنین می‌نویسد: «دیگر از علائم شکوه و عظمت پادشاه و سلطان و شیوه‌هایی که در دولت‌ها متداول است این است که نام‌ها یا نشانه‌هایی را که ویژه آن‌هاست در پارچه‌ها می‌نگارند و آن پارچه‌ها را که از پرنیان یا دیبا یا ابریشم است برای جامه آماده می‌کنند و هنگام بافتن پارچه نوشتن خطوطی را که لازم

است در تار و پود آن از رشته‌های زر یا نخ‌های غیر زرین رنگارنگی که مخالف رنگ خود پارچه باشد در نظر می‌گیرند و پارچه‌بافان وضع و اندازه آن‌ها را در هنر بافندگی به‌روشی استادانه پدید می‌آورند چنانکه پارچه‌های شاهانه به سبب این نگار جامه نشاندار می‌شود و از بزرگداشت و شکوه پوشنده آن مانند سلطان و زیردست او یا بزرگداشت کسی که سلطان بخواهد جامه ویژه خویش را به او اختصاص دهد حکایت می‌کند و آن هنگامی است که سلطان بخواهد به کسی تشریفی ارزانی دارد یا او را به یکی از پایگاه‌های دولت خود برگمارد» (ابن‌خلدون، 1359: 510/1).

خاقانی چنین سروده است:

امروز منم طراز اشراف خاقانی مبدع سخن‌باف
(خاقانی، 1386: 211)

نکته بسیار جالب دیگر، ترکیب سخن‌باف است. خاقانی که استاد ترکیب‌سازی است در ختم‌الغریب نیز، پس از بیان پیشه‌های خانوادگی خود معادلی برای شاعر، متناسب با آن پیشه می‌آفریند. در اینجا سخن‌باف معادلی است برای شاعر و متناسب با پیشه بافندگی پدر بزرگش. خاقانی از این ترکیب که تنها ویژه توصیف پیشه شاعری شخص وی است و نه دیگر شاعران، در دیوان اشعار نیز بهره برده است:

نه مرد لافم، خاقانی سخن‌بافم که روح قدس تند تار و پود اشعارم
(خاقانی، 1388: 287)

همان‌طور که مشاهده می‌شود تمامی ابیاتی که خاقانی شاعری خود را با بافندگی پیوند می‌دهد در واقع پاسخی است به مخالفان خود.

خاقانی در پایان همین فصل در ختم‌الغریب، بسیار هنرمندانه و باز هم به کمک ملزومات پیشه بافندگی، مخالفان خود را هجو می‌کند:

حکمت‌بافی به گوشه خرسند جوله‌خردان به زی اخلاص
از صحبت، گوشه گشته‌ای چند قالی‌بافان حضرت خاص
(خاقانی، 1386: 211)

خاقانی حکمت‌باف است یعنی شاعری است که شعرهای حکیمانه می‌گوید که قدرش را نشناخته‌اند و منزوی‌اش ساخته‌اند ولی دشمنانش، جوله‌خردانی‌اند که مزورانه لباس اخلاص پوشیده‌اند و خود را مخلص و خیرخواه جا زده‌اند و قالی‌باف دربار پادشاه گشته‌اند. قالی‌بافی همواره صنعت شرف بوده و در نواحی آذربایجان نیز رونق داشته است (راوندی، 1368: 562-563). بنابراین قالی‌بافی شأن بالاتری از جولا‌هگی دارد. باید توجه داشت که غالی به معنای تجاوزکننده از حدود دین و غلوکننده است (ناظم‌الاطباء) و خاقانی این معنا را نیز در خطاب به دشمنانش، مد نظر داشته است. اما نکته مهم‌تر، ترکیب جوله‌خرد است. جوله‌خرد به چه معنی است؟ جز دوم این ترکیب را باید باید خرد بخوانیم تا با حکمت بیت قبل همسو باشد. اما جوله چه معنایی دارد. جوله به ضم اول و فتح ثالث و ظهورها، مخفف جوله است که بافنده و عنکبوت باشد (محمدحسین خلف تبریزی، 1361: ذیل جوله). خاقانی واژه جوله را در دیوان اشعار دو بار به کار برده است و هر دو بار به صورتی تحقیرآمیز.

خاقانی در قطعه‌ای که در مذمت پدرش سروده، از کوتاه‌فکری پدر خود گله‌مند است:

با آنکه بهترین خلف دهرم کای کاش جوله استی خاقانی

آید ز فضل و فطنت من عارش تا این سخنوری نبدی کارش
(خاقانی، 1386: 892)

پدر خاقانی معتقد است که پسرش به جای شاعری باید شغل اجدادی‌شان را دنبال می‌کرده است. نکته جالب اینجاست که همین پدر، خود بافنده یا جوله نشده و نجار بوده است. حتی می‌توان گفت ادعای سخن‌بافی خاقانی پاسخ به پدرش نیز هست و اذعان می‌کند که بافنده است اما بافنده‌ای برتر. خاقانی هنگامی که مردم روزگار خود را حیواناتی مودی همراه با ویژگی‌های بدشان، توصیف می‌کند، آنان را همچون عنکبوت جوله می‌داند که برای همگان دام می‌بافد:

چون گربه، پر خیانت و چون موش، نقب زن چون عنکبوت، جوله و چون خرمدگس، عوان
(خاقانی، 1388: 313)

سنایی نیز که خاقانی خود را بدیل وی می‌داند، دشمنانش را جوله خوانده است:

هم ناکسند گرچه همی با کسان روند هم جولهند گرچه همی بر فلک تنند
(سنایی، 1362: 161)

بنابراین اگر جوله را به معنی بافنده بدانیم و همان طور که در ابتدای این بخش گفتیم لفظ جوله، خود دشنام بوده است؛ پس جوله‌خرد یعنی افرادی کم‌خرد یا خردی به اندازه جولاهان. شایان ذکر است که بافندگان به حماقت مشهور بوده‌اند. ثعالبی در الظرائف و اللطائف، از قول جاحظ، برای نشان دادن حماقت معلم‌ان از مثل بودن حماقت حائک، بهره برده است: و قال الجاحظ: عقل مائه معلم عقل امرأه، و عقل مائه امرأه عقل حائک. (ثعالبی، 1427: 395) راغب اصفهانی نیز در کتاب محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، در فصل ذکر من تولی صناعه دنیئه من الأكابر، ذیل عنوان ذم الحاکه، بافندگان را صاحب نه جز از ده جز حماقت، می‌داند: قیل: الحمق عشره أجزاء، تسعه فی الحاکه. (راغب اصفهانی، 1420: 541/1) غزالی نیز چنین می‌گوید: و چهار کس از پیشه‌وران نزدیک مردمان به ضعیف رایبی موسوم‌اند: جولاهگان و پنبه فروشان و دوک تراشان و معلم‌ان و شاید بدان سبب است که بیشتر مخالطت ایشان با زنان و کودکان است (غزالی، 1386: 181/2).

البته با توجه به ابیاتی که خاقانی در مورد عنکبوت پیش از این بیت آورده، می‌توان جوله را به معنی عنکبوت بگیریم و چون عنکبوت و خانه‌اش نمادی از سستی و ضعف‌اند، جوله‌خرد یعنی افرادی با خردی به ضعف و سستی عنکبوت و به عبارتی سست‌خرد. البته در هر دو حالت معنی نهایی، همان کم‌خرد و نادان خواهد شد. بنابراین خاقانی ابتدا ناسزای رقیبان و مخالفان را می‌پذیرد سپس آن را هنرمندانه و به کمک صورخیال به ستایشی برای خود بدل می‌کند و در آخر نیز همان ناسزا را به مخالفانش برمی‌گرداند.

خاقانی در دیوان اشعار خود نیز با همین تکنیک به نبرد رقیبان خود می‌رود و جالب است که هر جا از شعربافی و پیوند بافندگی سخن می‌گوید، روی صحبتش با مخالفان و طاعنان است. خاقانی در قصیده‌ای با عنوان، نکوهش اقران و حاسدان، چنین سروده است:

نساج نسبتم که صناعات فکر من الا ز تار و پود خرد جامه‌تن نیند
(خاقانی، 1388: 175)

خاقانی در این بیت پاسخی دندان‌شکن به مخالفان خود می‌دهد و به کنایه می‌گوید که او بافنده‌ای است که پارچه‌هایی با تار و پود خرد می‌بافد یعنی شعری خردمندانه می‌سراید و نساج بودن جدش خللی در طبع شاعریش وارد نساخته است. وی با یک تیر دو نشان می‌زند؛ هم به پیشه جد خود افتخار می‌کند و هم به برتری شعر خود بر رقبا می‌نازد. تار و پود خرد شعر خاقانی دقیقاً نقطه مقابل ترکیب جوله‌خرد است. لحن این بیت و فضای کلی قصیده و عنوان قصیده، همگی موید ادعای مطرح شده هستند.

در بیتی دیگر نیز تمام بافندگان شعر یا شاعران دوران خود را نیازمند تار و پود لفظ و معنی خود می‌داند و همه رقیبان وی در واقع سارق اشعار وی هستند:

به نوبت من هرکس که بافت کسوت شعر ز لفظ و معنی من پود و تار می‌سازد

(خاقانی، 1388: 857)

گویا خاقانی خطاب به حاسدان و طاعنان می‌گوید: ای کسانی که به دلیل پیشه‌ی جدم مرا به سخره می‌گیرید، همگی نیازمند تار و پود همین پسر جولاه هستید.

خاقانی حتی به ابزار بافندگی جد خود نیز سوگند خورده است:

به دفه جد و ماسوره و کلاوه چرخ به لوح پای و به پاچاه و قرقر بکره

به آب گیر و به مشتوت و میخ‌کوب و طناب به نایژه به مکوک و به تار و پود ثياب

(خاقانی، 1388: 54)

2-3- دروگری، پیشه پدر خاقانی

دروگری یا نجاری پیشه پدر خاقانی است هرچند این خلدون این پیشه را از ضروریات می‌داند (ابن‌خلدون، 1359: 812-814/2) اما به هر حال پیشه‌ای است با شأن اجتماعی پایین. پیشه‌ای که سبب شده که مردم شروان خاقانی را پورعلی، ابن نجار و پور دروگر بخوانند و مخالفان او نیز از این کنیه تحقیرآمیز بر ضد او استفاده کنند. کندلی هریسچی در این باره چنین می‌نویسد: «مخالفان خاقانی که از طبقات بالا بوده‌اند با پور دروگر خواندن او در واقع می‌خواسته‌اند که غیر اعیان بودن شاعر را به رخ او بکشند... ابوالعلاء گنجوی نیز که ابتدا خاطر او را عزیز می‌داشته پس از رنجش از او چنین می‌گوید:

دروگر پسر بود، نامت به شروان به خاقانیت من، لقب بر نهادم

(کندلی هریسچی، 1374: 125-124)

خاقانی برای مقابله با این تحقیرها، روشی مشابه برخورد با پیشه‌پدر بزرگش دارد. اما در برابر این پیشه‌کار سخت‌تری در پیش دارد چرا که خاقانی دل خوشی از پدر خود ندارد. حتی قطعه‌ای در شکایت از پدر خود سروده است. (ر. ک. خاقانی، 1388: 892)

با وجود این باز خاقانی با این مساله کنار آمده و حتی وقتی می‌خواهد خود را در ختم‌الغرایب، به خواجه بزرگ معرفی کند، پیشه پدرش را بیان می‌کند:

گفتا: چه کنی و چیست نامت؟ اصلت ز کجا، کجا مقامت؟

گفتم: متعلمی سخن‌ران می‌لاد من از بلاد شروان

بوده چو خلیل عهد اول فرزند دروگری معطل

(خاقانی، 1386: 86)

خاقانی در بیت آخر خود را مانند ابراهیم (ع) می داند که پدرش دروگر یا بت تراش بود. اشارات متعدد او به این مساله حتی سبب شده که بعضی از محققان نام او را ابراهیم بدانند. (کندلی هریسچی، 1374: 57-53) در تفسیر طبری، درباره آزر پدر ابراهیم چنین آمده است: «او این آزر پدر ابرهیم بت تراش بود و بتان را تراشیدی از چوب و از سنگ و از زر و سیم نیز کردی و به مردمان فروختی. پس ابرهیم گوش می داشت، چون پدرش بیرون شد ابرهیم بدان خانه بتان اندر شد» (طبری، 1356: 470 / 2)

در حقیقت یکی از شگردهای خاقانی در برابر تحقیرکنندگان خود همین است. یعنی او دروگر بودن پدر خود را به کمک داستان ابراهیم (ع) و پدرش آزر و شأن بالای این پیامبر، توجیه می کند و خطاب به استهزاکنندگان خود می گوید که درست است که دروگرزاده است اما این چیزی از ارزش های او کم نمی کند همانطور که بت تراشی و دروگری آزر چیزی از مقام والای ابراهیم (ع) نکاست. مثلاً در قصیده ای که در حبس سروده، خطاب به وزیر می گوید:

خدایگان سپهر آستان نکو داند	که در جهان سخن بنده بی نظیر افتاد
در آن مبین که ز پشت دروگری زاده است	ز بنده بوی برند آن و این در این صنعت
کجا خلیل پیامبر هم از دروگر زاد	اگرچه موی برند این و آن در این بنیاد

(خاقانی، 1388: 850)

در قصیده ای دیگر با عنوان در شکایت و عزلت، چنین می سراید:

وز دگر سو چون خلیل الله دروگر زاده ام	بود خواهرگیر عیسی، مادر ترسای من
---------------------------------------	----------------------------------

(خاقانی، 1388: 323)

ذهن خلاق خاقانی تنها به این بسنده نمی کند و از سایر روایات مربوط به داستان حضرت ابراهیم (ع) استفاده می کند و دشمنان و رقیبان و حاسدان خود را نمرود می خواند که بیهوده به جنگ خداوند می رود:

زاده طبع منند اینان که خصمان منند	دشمن جاه منند اینها و چون باشند دوست
ز آن کرامت ها که حق با این دروگرزاده کرد	آری آری گریه هست از عطسه شیر ژیان
چون من از بسطام باشم این گروه از دامغان	می کشند از کینه، چون نمرود بر گردون کمان

(خاقانی، 1388: 328)

داستان تیر انداختن نمرود در تاریخ گزیده چنین آمده است: «نمرود خواست که با خدای تعالی جنگ کند، صندوقی ساخت و چهار نیزه بر او نصب کرد و گوشت پاره ها از آن در آویخت و چهار کرکس گرسنه را در چهار پایه صندوق بیست و در آن صندوق نشست. کرکسان میل گوشت کردند و صندوق بر هوا بردند. چون قوتشان ساقط شد، باز خواستند گشت. نمرود تیری بر بالا انداخت. حق تعالی تیر او خون آلود با پیش او رسانید، گمراه تر شد. دعوی خدایی زمین و آسمان کرد» (مستوفی قزوینی، 1364: 29).

همان طور که مشاهده می شود هر جا خاقانی از دشمنان و رقیبان خود سخن به میان می آورد، دروگرزاده بودن خاقانی مطرح می شود. دلیل این مطلب این است که دروگرزادگی خاقانی سلاحی است که دشمنان خاقانی علیه او به کار می برند و خاقانی مجبور است که در برابر این حملات به کمک داستان حضرت ابراهیم (ع) از خود دفاع کند.

همچنین استفاده از شهرت مهمان نوازی حضرت ابراهیم (ع) برای بیان مهارت شاعر در آفرینش معانی بدیع و نو:

به خوان معنی آرائی براهیمی پدید آمد	ز پشت آزر صنعت، علی، نجار شروانی
-------------------------------------	----------------------------------

(خاقانی، 1388: 414)

در النورالمبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، احادیثی از حضرت علی (ع) و پیامبر اسلام (ص) درباره شهرت ابراهیم به مهمان‌نوازی، نقل شده است: وَ عَنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ أَوَّلَ مَنْ أَضَافَ الضَّيْفَ... وَ عَنَهُ (ص) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَ صَلَوَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامُ. (جزائری، 1404: 95-96)

مدح اغراق آمیز پدر، شگرد تدافعی دیگر خاقانی است. مثلاً قصیده‌ای در مدح پدرش سروده است و او را از آزر و اقلیدس، برتر دانسته است و معتقد است که پدرش می‌توانسته است که بر سر طوفان نوح، پل بسازد:

یوسف نجار کیست، نوح دروگر که بود؟	شیخ مهندس لقب، پیر دروگر علی
کآزر و اقلیدسند عاجز برهان او	نوح نه بس علم داشت، گر پدر من بُدی
قنطره بستی به علم، بر سر طوفان او	تا ز هنر دم زنند بر در امکان او

(خاقانی، 1388: 365)

خاقانی به این دلیل نوح را دروگر خوانده است که نوح کشتی ساخت و بدین سبب او را نجار خوانده‌اند. (نیشابوری، 1384: 35)

یوسف نجار نیز بر اساس انجیل متی، نامزد مریم باکره است که نجار بود و مردی پرهیزگار و پدر شرعی حضرت عیسی (ع) (سیار، 1387: 185 و 120-119).

خاقانی در ادامه قصیده مدح پدرش نیز به ستایش اغراق‌آمیز ابزار نجاری او می‌پردازد؛ تیشه، سوهان، تخته، کلیدان، رنده و اره.

در ختم‌الغرایب نیز پدرش را ستوده است:

از برّ خلائقم سبک بار	تابوت گری، مسیح گفتار
او ضامن من به نان و جامه	من مادحش از بنان و خامه
آزر هنری، خلیل کردار	بهر مایده علی نجار
خود تابوتی که او تراشد	جز مرقم موسوی نباشد

(خاقانی، 1386: 217-216)

شگرد هنری‌تر خاقانی برای مقابله با مخالفان و طاعنان خود، مانند شیوه اوست در برابر پیشه پدربزرگش. در واقع سلاح اصلی خاقانی در برابر مخالفانش، هنر اوست. خاقانی در فصل مباحثات و تفضیل خویش بر دیگران در ختم‌الغرایب، همین پیشه دروگری را که دستاویز تمسخر او شده است، هنرمندانه مایه مباحثات و برتری خود بر رقیبانش می‌گرداند. او شاعری خود را ادامه نجاری پدرش می‌داند و خود را نجاری می‌خواند که به جای تراش چوب، سخن می‌تراشد:

و ز سوی پدر دروگرم دان	استاد سخن تراش دوران
------------------------	----------------------

(خاقانی، 1386: 211)

ترکیب استاد سخن تراش که معادلی است برای شاعر، یکی دیگر از ترکیبات بدیع ساخته ذهن این شاعر خلاق است. در ادامه نیز به توجیه برتری خود می‌پردازد و از تمام ابزار نجاری کمک می‌گیرد. سخن نافذ او به مانند مثقب یا مته‌ای است که کمانه‌ی آن رنگین‌کمان است و بسیار تاثیرگذار. معانی آسمانی را نیز به آسانی خراطی می‌کند:

بر مثقب نطق در نشانه	چون وهم به چرخ برگمارم
از قوس قزح کنم کمانه	چون گوی به خرطش اندر آرم

(خاقانی، 1386: 211)

مخاطب مستقیم بیت بعدی نیز مخالفان اشرافزاده خاقانی هستند:

از تیشه طبع پیشه‌کارم صد طایفه پیشه‌کار دارم

(خاقانی، 1386: 211)

خاقانی خطاب به اشراف مخالف خود، می‌گوید که او صنعتگری است که تیشه‌اش طبع اوست که به عبارتی این جمله، ترجمه‌ای است از هنر شاعری؛ یعنی دروگری که طبعش، تیشه او باشد همان شاعر است. خاقانی معتقد است که با همین صنعت صد طایفه، خدمتکار او هستند. این جوابی است به کسانی که او را دروگرزاده‌ای بی کس و کار می‌خوانده‌اند.

رتدی که ز رنده‌ام بزاید	چوبم همه از درخت موسی ست
ز آن چوب، دوات عقل سازم	کو هر مس یا کجا عدیلش
کو نوح که سازهاش بخشم	تا کلبه‌ی من درین مکان است
بر عارض حور، جمده شاید	تخته همه شاخ‌های طوبی ست
ز آن تخته، سریر جان طرازم	تا سازم ربیع و تخت میلش
یا مسطر و گونیش بخشم	شروان همه ساله خیروان است

(خاقانی، 1386: 211)

تراشه‌های رنده ذهن خاقانی، زینت‌دهنده چهره فرشتگان است. چوب خاقانی از چوب درخت طور است که خداوند از میان او با موسی (ع) سخن گفت و تخته‌هایش از درخت بهشتی طوبی. ربع و میل هر مس منجم و مسطر و گونیای نوح را نیز او می‌سازد و با وجود دکان نجاری او شروان، تبدیل به شهری نیک و خیروان شده است. که تمامی این تعبیرات مجازاً توصیف‌کننده مهارت شاعری خاقانی هستند که به کمک پیشه نجاری این چنین زیبا بیان شده‌اند. بعد از همه این توصیفات خاقانی می‌گوید آری او استادی سخن‌تراش است و مخالفانش مشت‌ی شاگرد ناشی دکان نجاری او:

ختم است به رگم چند ناشی بر خاقانی سخن‌تراشی

(خاقانی، 1386: 212)

بنابراین خاقانی ناسزای دروگرزادگی را از مخالفان خود پذیرفت و آن را با هنر شاعری تبدیل به ستایشی برای خود کرد و در آخر نیز آن ناسزا را به مخالفانش برگرداند. در دیوان نیز در نکوهش اقران و حاسدان، این شگرد را به کار می‌برد. این بار در این مفهوم که مخالفان او مقلد اویند اما او شاعری خلاق است و تقلید نمی‌کند:

نچار گوهرم که نجیبان طبع من جز زیر تیشه پدر خویشتن نیند

(خاقانی، 1388: 175)

3-3- طباحی، پیشه مادر خاقانی

یکی از طعنه‌هایی که به خاقانی زده می‌شده است طباح بودن مادر اوست. خاقانی با همان شگردی که در خصوص پیشه‌ی پدر و جدش به کار برده بود، درباره پیشه مادرش نیز بهره می‌برد، آن را می‌پذیرد و به کمک آن به جنگ مخالفان و طاعنان خود می‌رود.

او خود را طبّاخ نسب می‌خواند و درون و ذهن خود را مطبخ نعمت:

هستم ز پی غذای جانور	طبّاخ نسب ز سوی مادر
گنجینه حکمت است جایم	ز آن بر سر صدر کس نیام
چون نحل چرا بوم برون دوست	چون مطبخ نعمت از درون سوست...
نه کفچه من نشسته بینی	نه کاسه من شکسته بینی
شویند مهان به مطبخ من	دستی به عسل یکی به روغن

(خاقانی، 1386: 212)

خاقانی مهارت شاعری خود را به کمک ملزومات این پیشه و نام انواع غذاها، توجیه می‌کند و به مخالفان می‌گوید آری او طبّاخ‌زاده است اما نه یک طبّاخ معمولی. او آشپزی است که در دیگ مغز غذا می‌پزد و آتش اجاقش حس است:

در دیگ دماغ از آتش حس	خورشید بدان کند تک و پوی
دودی که ز مطبخم برآید	مریم صفتان که روح زاینند
از هجو و مدیح من به یک جا	شمرم پی ناقصدان ناقه
چرب از نکت من است حقا	تا خاطر من نهاد خوانش
خوردی پزم از پی مجالس	کز مطبخ من بدو رسد بوی
در مغز فلک چو عنبر آید	روزه به ابای من گشایند
آید صحنات و صحن حلوا	سکبای مزعفر است بالله...
این کاسه سرنگون مینا...	سکبا گذرد به ناودانش

(خاقانی، 1386: 212)

تمام ابیات تعبیری از شاعری خاقانی‌اند. این شاعر مبدع در ادامه ترکیبی معادل شاعر با این پیشه می‌آفریند؛ ابایز معانی:

هست از پی خوان زندگانی	خاقانی، ابایز معانی
------------------------	---------------------

(خاقانی، 1386: 213)

در آخر نیز به طاعنان و مخالفانش پاسخی دندان شکن می‌دهد و آنان را صاحب مرضانی می‌خواند که حس چشایی خود را از دست داده‌اند و به همین دلیل توانایی درک ابایی را که او می‌پزد یا شعری که او می‌سراید، ندارند:

زین خوان و ابا که لطف نابند	صاحب مرضان، مزه نیابند
-----------------------------	------------------------

(خاقانی، 1386: 213)

در دیوان نیز در جواب مخالفان، خود را طبّاخ مسیح و آنان را خر می‌خواند:

غرر سحر ستانید که خاقانی راست	تا توانید جو پخته ز طبّاخ مسیح
ژاژ منحول به دزدان غرر بازدهید	بستانید و جو خام به خر باز دهید

(خاقانی، 1388: 166)

سحرکاری خاقانی از آفرینش همین ترکیب‌های به ظاهر ساده مشخص می‌شود. ترکیب طبّاخ مسیح از پیوند چندین موضوع شکل گرفته است. از یک طرف طبّاخ به پیشه مادر خاقانی برمی‌گردد. از طرف دیگر مادر خاقانی مسیحی است.

طباخ تعبیری از شاعری خاقانی نیز هست که معانی بدیع می‌پزد و او شاعری معمولی نیست؛ معجزه‌گر است همچون مسیح (ع) همچنین طباخ مسیح می‌تواند اشاره‌ای به خورشید داشته باشد که خاقانی چندین بار در شعر خود بدان اشاره کرده است (خاقانی، 1386: 74 و 189؛ خاقانی، 1388: 391).

3-4- طبابت، پیشه عمو و پسرعموی خاقانی

خاقانی در ختم‌الغرایب، در فصل مباحثات و تفضیل خویش بر دیگران، خود را از سوی عمویش طبیب‌گوهر می‌خواند:

وز سوی عمم طبیب‌گوهر	عقلم که هزار بحر صاف است
موسی سخنم نه کوه آوا	بقراط‌سخن به هفت کثور
داروی شناس کوه قاف است	عیسی نفسم نه آسی‌آسا

(خاقانی، 1386: 213)

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شده ابیات این فصل از ختم‌الغرایب در واقع پاسخی است به مخالفان خاقانی و بیان قدرت شاعری وی. خاقانی معادلی که به کمک پزشکی برای شاعری خود آفریده، بقراط سخنی و داروی شناسی کوه قاف است. بقراط حکیم و طبیب معروف یونانی است. داروی شناس کوه قاف را نیز می‌توان چنین تعبیر کرد که خاقانی، معانی والا و واژگان زیبا را کاملاً می‌شناسد و در اختیار دارد.

هرچند به قول رزنتال، از لحاظ اقتصادی پزشکان گروهی بودند قابل قیاس با طبقه کسبه و تجار و شغلی بود بی‌درد سر و پرفایده (رزنتال، 1368: 375 و 380) اما به نظر می‌رسد مخالفان باز راهی برای تحقیر خاقانی پیدا کرده‌اند. عمو طبیب و دانشمند خاقانی شاید تنها فرد از خانواده خاقانی است که وجه اجتماعی نسبتاً خوبی دارد اما احتمالاً مخالفان برای تحقیر خاقانی عمو او را طبیب ندانسته و او را راه‌نشین خطاب کرده‌اند. به همین دلیل است که خاقانی در ادامه خود را نه راه‌نشین بلکه فلک‌نشین می‌خواند:

نه راه‌نشین، فلک‌نشینم	شروان فلک‌چهارمینم
------------------------	--------------------

(خاقانی، 1386: 213)

به عبارتی راه‌نشین، پزشکی بوده است دوره گرد و دروغین که به هر شهر و آبادی می‌رسیده است، در کناره راه بساط می‌گسترده است و بیماران ساده دل را درمان می‌کرده است. (کزازی، 1389: 229)

سپس خطاب به مخالفان دلیل این ادعا را چنین بیان می‌کند:

هر ادویه کادم از جنان خورد	هست ادویه‌های من نوادر
ز آن ادویه‌های صحت‌انگیز	هرگه که مفرحی کنم نو
تخمش به زمین طبعم آورد	از هند ضمیر و چین خاطر
هستم به نفس مفرح‌آمیز	گردد جگر حسود، جوجو

(خاقانی، 1386: 213)

خاقانی شعر خود را به مفرح تشبیه کرده است اما در ادامه، لفظ خود را که مفرح و شفا و عیسایی است برای دوستان، برای دشمنان و حاسدان، طاعون و تب روحی می‌داند:

لفظم که شفای غمگنان است	روح الله ام محققان را
-------------------------	-----------------------

سحر دم من به وقت شبگیر
طاعون روان طاعنان است
تسکین ده صد هزار تبگیر
از شربت لفظ من قوی دان
حمی الروح منافقان را
شریان حیات اهل شروان
(خاقانی، 1386: 213)

در آخر نیز خاقانی تیر خلاص را به مخالفان خود می‌زند؛ به مخالفانی که او را راه‌نشین زاده خوانده‌اند. آنان را در برابر طب آسمانی خود، مثنی جاهل و بیمار و تُرُبد (داروی مسهل) می‌خواند:

مثنی جهلا که ناتمامند
چون غاریقون کریه و منکر
و آنگاه چو نقش تربد از کین
زین صحت فهم در سقامند
وز تربد هم میان تهی تر
قتال حسین دانش و دین
(خاقانی، 1386: 214)

4- نتیجه

خاقانی در خانواده‌ای پیشه‌ور و فرودست بزرگ شده است و جامعه اشراف محور قرن ششم او را به راحتی و مطابق با مقام و شأن ادبی و هنری‌اش نمی‌پذیرد. از جدش انگ جوله نسبی را به ارث برده است. ارمغان پدرش نیز کنیه دروگرزاده است. از سوی مادر طبخ نسب است و حتی عموی طبیبش را که می‌توانسته پشتوانه اجتماعی خوبی برای او باشد، مخالفانش پزشکی راه‌نشین و دوره‌گرد می‌خوانند.

خاقانی بلندطبع، پیشینه خود را انکار نمی‌کند بلکه با افتخار آن را می‌پذیرد و به کمک همین پیشه‌ها به جنگ دشمنانش می‌رود. در واقع سلاح اصلی خاقانی در برابر مخالفانش، هنر اوست. او شاعری خود را ادامه پیشه‌های خانوادگی خود می‌داند و متناسب با پیشه‌های خانوادگی، خود را حکمت‌باف و سخن‌باف، استاد سخن‌تراش دوران، ابایز معانی، بقراط سخن و فلک‌نشین و داروی‌شناس کوه قاف می‌نامد. از آن طرف دشمنان او جوله‌خرد، ناشی، صاحب مرض و تربد (داروی مسهل) خوانده می‌شوند. بنابراین خاقانی ابتدا تحقیرهای رقیبان و مخالفان را می‌پذیرد اما آن را هنرمندانه و به کمک صورخیال به ستایشی برای خود بدل می‌کند و در آخر نیز همان تحقیرها را به مخالفانش برمی‌گرداند.

با این دیدگاه می‌توان فخر فروشی‌های خاقانی را منصفانه‌تر ارزیابی کرد و به جای عقده حقارت، آن را دفاع جانانه و هنرمندانه در برابر دشمنان و طاعنان سرسخت، تلقی کرد. به هر حال جای چنین تحلیل‌هایی درباره زندگی این شاعر دیرآشنا بسیار خالی است و این پژوهش می‌تواند در درک و شناخت بیشتر این شاعر تاثیر شایانی داشته باشد.

منابع

1- قرآن کریم

- 2- ابن خلدون، عبدالرحمن. (1359). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- 3- استعلامی، محمد. (1390). نقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد فروزانفر. تهران: زوار.
- 4- برزگر خالقی، محمدرضا. (1390). شرح دیوان خاقانی. تهران: زوار.
- 5- ثعالبی، ابو منصور. (1427). الظرائف و اللطائف. تحقیق ناصر محمدی محمدجواد. قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیة.

- 6- جزائری، نعمت‌الله. (1404). *النورالمبین فی قصص الأنبياء و المرسلین*. قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.
- 6- خاقانی، افضل‌الدین بدیل. (1386). *ختم‌الغرایب (تحفه‌العراقین)*، تصحیح یوسف عالی عباس‌آباد. تهران: سخن.
- 7- ----- . (1388). *دیوان خاقانی شروانی*، تصحیح سیدضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- 8- خزائلی، محمد. (1355). *اعلام قرآن*. تهران: امیرکبیر.
- 9- دشتی، علی. (1364). *خاقانی شاعری دیر آشنا*. تهران: اساطیر.
- 10- دهخدا، علی‌اکبر. (1390). *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- 11- راغب اصفهانی، ابوالقاسم. (1420). *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*. تحقیق عمر فاروق طباع. بیروت: دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- 12- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (1363). *غیاث اللغات*. به‌کوشش منصور ثروت. تهران: امیر کبیر.
- 13- راوندی، مرتضی. (1368). *تاریخ اجتماعی ایران مناظری از حیات اجتماعی هنری و صنعتی ایرانیان بعد از اسلام*. تهران: نگاه.
- 14- رزنال، فرانز. (1368). *پزشک در جامعه اسلامی سده‌های میانه*. پیوست کتاب *مفتاح الطب و منهج الطلاب*. ترجمه بهناز هاشمی‌پور. (ص. ص. 381-353). تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.
- 15- سجادی، سید ضیاء‌الدین. (1382). *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*. تهران: زوار.
- 16- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (1362). *دیوان سنائی غزنوی*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنائی.
- 17- سیار، پیروز. (1387). *عهد جدید*. تهران: نشر نی.
- 18- شبلی‌نعمانی. (1337). *شعرالعجم*. ترجمه محمدتقی فخر داعی‌گیلانی. تهران: ابن‌سینا.
- 19- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (1390). *تازیانه‌های سلوک*. تهران: نشر آگه.
- 20- شهیدی، سیدجعفر. (1373). *تعلیقات نهج البلاغه*. تهران: علمی و فرهنگی.
- 21- الشیخلی، صباح‌ابراهیم سعید. (1362). *اصناف در عصر عباسی*. ترجمه هادی عالم‌زاده. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- 22- طبری، محمدبن جریر. (1356). *ترجمه تفسیر طبری*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: توس.
- 23- طریحی، فخرالدین بن محمد. (1375). *مجمع البحرین*. تحقیق احمد حسینی اشکوری. تهران: مرتضوی.
- 24- عبدالرسولی، علی. (1357). *حاشیه دیوان خاقانی شروانی*. تهران: کتابفروشی خیام.
- 25- علی بن ابی طالب (ع). (1373). *نهج البلاغه*. ترجمه شهیدی، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- 26- غزالی، ابوحامد محمد. (1386). *ترجمه احیاء علوم‌الدین*. ترجمه مؤیدالدین خوارزمی. تصحیح حسین‌خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.
- 27- کزازی، میرجلال‌الدین. (1389). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. تهران: نشر مرکز.
- 28- کندلی‌هریسچی، غفار. (1374). *خاقانی شروانی حیات، زمان و محیط او*. ترجمه میرهدایت حصار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- 29- محمدحسین خلف تبریزی. (1361). *برهان قاطع*. به‌اهتمام محمدمعین. تهران: امیر کبیر.
- 30- مستوفی قزوینی، حمدالله. (1364). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

- 31- معدن‌کن، معصومه (1388). بزم دیرینه عروس. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- 32- نفیسی، میرزاعلی‌اکبر. (1342). فرهنگ نفیسی. تهران: خیام.
- 33- نیشابوری، ابراهیم‌بن‌منصور. (1384). قصص الانبیاء. تهران: علمی فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی